



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾ (۲۱) وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا (۲۲) مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَّنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَّنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا (۲۳) لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ إِنِ شَاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَّحِيمًا (۲۴) وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَيْثِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزًا (۲۵) وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا (۲۶) وَأَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضًا لَّمْ تَطُوهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا (۲۷) ﴿

تفاوت ثمره معرفت شناسی حسی و عقلی

آنچه در دنیا رخ می دهد برای کسانی که معرفت شناسی آنها فقط در حوزه حس و تجربه است کارآیی و کارآمدی آنها هم در حد حس و تجربه است آنها اگر غذا می خورند در حد غذای حیوانی است که فرمود: ﴿يَاكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ﴾<sup>۱</sup> یا ﴿ذَرَهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِمُ الْأَمَلُ﴾<sup>۲</sup> اینها غیر از غذای ظاهری و بدنی بهره ای ندارند همان طوری که حیوانات، محدوده بهره برداری آنها همین قدر است ولی گروهی که معرفت شناسی آنها از حس

۱. سوره محمد، آیه ۱۲.

۲. سوره حجر، آیه ۳.

و تجربه گذشت به عقل و تجرید رسید ضمن بهره‌برداری از تجربه حسّی از تجرید عقلی استفاده می‌کنند آنها غذایی که می‌خورند بر اساس «قَوَّ عَلَى خِدْمَتِكَ جَوَارِحِي»<sup>۱</sup> غذا می‌خورند نکاحی که می‌کنند ﴿قَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ﴾ و مانند آن است چون فرمود: ﴿نَسَاؤُكُمْ حَرْثُ لَكُمْ﴾ این نکاح را برای ولد صالح و فرزند صالح می‌خواهند چون خدا فرمود: ﴿نَسَاؤُكُمْ حَرْثُ لَكُمْ﴾ به دنبالش فرمود: ﴿وَقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ﴾<sup>۲</sup> به فکر فرزند صالح باشید بنابراین این دو جریانی که جزء ساده‌ترین و رایج‌ترین کارهای انسانی است بین این دو گروه فرق است یکی غذا خوردن یکی نکاح کردن؛ یکی غذا می‌خورد ﴿يَاكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ﴾ یکی هم نکاح می‌کند «ینکح کما تنکح البهائم». در برابر آنها کسی غذا می‌خورد می‌گوید: «قَوَّ عَلَى خِدْمَتِكَ جَوَارِحِي» نکاح می‌کند بر اساس ﴿قَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ﴾ به فکر فرزند صالح است این دو جریان در ساده‌ترین کارها.

### ظهور ثمره دو نوع معرفت‌شناسی در احزاب

مسئله جنگ و جریان احزاب و خندق هم از همین قبیل است برخی‌ها جنگ می‌کنند که خاک بگیرند زمین بگیرند کشورگشایی کنند و حکومت کنند بر اساس ﴿قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعْلَى﴾<sup>۳</sup> می‌جنگند برخی‌ها می‌جنگند که مانع را از سر راه بشریت بردارند که بازگشت چنین جنگی در حقیقت دفاع و دفع است از محرومان دفاع می‌کنند این قوای القلوب را دفع می‌کنند بر اساس ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى﴾<sup>۴</sup> دارند زندگی می‌کنند احزابی که از درون و بیرون علیه مدینه حرکت کردند همان جنگ حسّی و تجربی بود که هدفی نداشتند جز ﴿قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعْلَى﴾ مؤمنانی که در داخل مدینه به رهبری حضرت می‌جنگیدند بر اساس ﴿جَاهِدُوا فِينَا لَنْهَدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا﴾<sup>۵</sup> و

۱. مصباح المتهجد، ص ۸۴۹.

۲. سوره بقره، آیه ۲۲۳.

۳. سوره طه، آیه ۶۴.

۴. سوره اعلی، آیه ۱۴.

۵. سوره عنکبوت، آیه ۶۹.

مانند آن است که «لأحياء الكلمة الطيبة» است برای ﴿كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا﴾،<sup>۱</sup> بر این اساس می‌جنگد لذا در داخله مدینه چون برخی از افراد منافق بودند و با مشرکان بیرون هماهنگ بودند قرآن کریم اینها را در دو صف در برابر دو جریان جدا قرار داد فرمود منافقان و ﴿الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ﴾ يك حرف داشتند و يك كار «الذين آمنوا بالله و اليوم الآخر» هم يك حرف داشتند و يك كار، این چهار امر دو به دو در مقابل هم‌اند. آیه دوازده این است ﴿وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ﴾ حرف آنها این است که ﴿مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا﴾<sup>۲</sup> کار آنها هم این است که قبلاً تعهد سپردند که صحنه را ترك نکنند اما هر کدام بهانه گرفتند که خانه ما کسی نیست بچه‌های ما تنها هستند در منزل ما بسته نیست و مانند آن، در حالی که در آیه پانزده همین سوره «احزاب» فرمود: ﴿وَلَقَدْ كَانُوا عَاهَدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ لَا يُؤُولُونَ الْأَدْبَارَ﴾ اما اینها برگشتند و به حضرت پشت کردند. در برابر آن گفتار باطل و این رفتار باطل، يك گفتار حق و رفتار حقی از مؤمنان نشان می‌دهد گفتار حق مؤمنان آیه ۲۲ است که فرمود: ﴿وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ﴾ آنها می‌گفتند که ﴿مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا﴾ اینها هم می‌گویند: ﴿هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا﴾ یعنی این صحنه آزمون باعث رشد ایمان اینهاست برای اینکه کسی که در امتحان موفق باشد درجه ایمانی او بالاتر می‌رود سیر کمالی او شکوفاتر می‌شود و مانند آن. در مقابل فعل ناروای آنها که ﴿وَلَقَدْ كَانُوا عَاهَدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ لَا يُؤُولُونَ الْأَدْبَارَ﴾ ولی فرار کردند یا در صدد فرار بودند در برابر آن فعل ناروا، فعل روا و صواب و صلاحی که در آیه ۲۳ به آن اشاره کرد در مقابل آن قرار دارد که فرمود: ﴿مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ﴾ یعنی صدق فعلی ﴿فَمِنْهُمْ مَّنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَّنْ يَنْتَظِرُ﴾، ﴿فَمِنْهُمْ مَّنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ﴾ نَحْب یعنی نذر لازم‌الوفا، اینها مثل اینکه حضور در صحنه، حضور در جبهه، ادای شهادت، جنگیدن تا شهید شدن را يك نذر لازم

۱. سوره توبه، آیه ۴۰.

۲. سوره احزاب، آیه ۱۲.

می دانستند و مطابق این، نذرشان را عملی کردند گرچه از اصل مرگ به عنوان نَحْب یاد شده است یعنی به منزله نذر لازم الوفاست چون ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾<sup>۱</sup> ولی اینها دینشان را ادا کردند پس این چهار امر دو به دو در مقابل هم قرار گرفتند سرّ اینکه اینها گرفتار چنین منظره‌ای هستند برای اینکه معرفت‌شناسی اینها بر اساس حس و تجربه است می‌گویند: ﴿إِنَّ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا﴾<sup>۲</sup> اما آن‌که معرفت‌شناسی‌اش مطابق تجرید است می‌گوید این حیات دنیا لَعِب و لهُو است من هم مسافر من هم مهاجرم باید هجرت کنم باید سفر کنم و ابدیت من بعد از مرگ است باید به این فکر باشم.

### عظمت فاطمه معصومه (سلام الله علیها) در معرفت‌شناسی عقلی او

چند روز قبل عده‌ای از آلمان آمده بودند اینها غالباً دانشگاهی بودند دو خانم بین اینها بود بقیه هم همین خبرنگاران یا دانشمندان آلمانی بودند اینها آمدند آنجا فکر می‌کردم سؤالات علمی دارند من دیدم اولین سؤال و آخرین سؤال و مهم‌ترین سؤالی که جلسه در همان مدار می‌گشت این بود که این خانم چه کرد که برای او این عظمت و جلال قائل‌اند این خیال کرد فاطمه معصومه مثلاً داروی سرطان کشف کرده یا مثلاً يك معدن گاز و نفتی کشف کرده اصلاً متوجه نمی‌شوند که تجرید یعنی چه، هیچ فکر نمی‌کردم که سؤالشان در این زمینه باشد مهم‌ترین سؤالشان که تقریباً وقت جلسه را گرفت این بود که این زن چه کرد که این همه مردم به او احترام می‌کنند اصلاً برای آنها باور کردنی نیست بعد به اینها گفتیم ما يك تجربه داریم يك تجرید داریم، روحی داریم، اخلاقی داریم، حقوقی داریم، معنویّتی داریم، عظمتی داریم انسانیّتی داریم غیر از این حیوانیّت، تا کم کم به هوش آمدند که بله خبری هم هست اینها فکر می‌کردند اگر برای کسی عظمتی قائل‌اند برای مزار او حرمتی قائل‌اند برای او گنبد و

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۸۵؛ سوره انبیاء، آیه ۳۵؛ سوره عنکبوت، آیه ۵۷.

۲. سوره مؤمنون، آیه ۳۷.

بارگاهی دارند حتماً یا صنعتی کشف کرده یا دارویی کشف کرده یا معدنی کشف کرده و امثال اینها، اصلاً در این فضا نیستند در این فکر نیستند! اینکه وجود مبارك پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «الناس نیام فیذا ماتوا انتبهوا»<sup>۱</sup> بسیاری از اینها خواباند به اینها گفته شد شما اگر علمی دارید که بدون دین است خطرش همین جنگ جهانی اول و دوم است اگر دینی که دارید بدون علم است يك وقت گاليله را تهدید به سوزاندن می کنید يك وقت کلیسای تان قرآن را می سوزاند این دین بی علم خطرش کمتر از علم بی دین نیست اینها کار شماست اینها را باید دست بردارید باید بدانید غیر از تجربه و حس، حقیقت دیگری هست به نام تجرید و عقل و انسان غیر از این بدن، حقیقتی دارد به نام جان که گوهر انسان همان است و با ملکوت او وابسته است و با ابدیت او، اصلاً این نشئه نسبت به حقیقتی که انسان در پیش دارد قابل قیاس نیست.

### رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) الگویی در جهان شناسی و جهان داری

فرمود جنگ را خیلی ها داشتند اعراب قبل از اسلام جنگ داشتند ولی فکر می کردند که جنگ همان کشورگشایی است و زمین و خاک گیری است و امثال ذلك. وجود مبارك پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که آمد الگوی جهان شناسی و جهان دانی و جهان داری و جهان آرائی شد.

### سرّ عدم امر به الگوپذیری از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)

فرمود این شخص شایسته است که شما به او تأسی کنید نفرمود به او اقتدا کنید فرمود او مقتداست او قُدوه است اگر کوثر جوشانی باشد فقط آدرس می دهند می گویند آب جوشان و کوثر جوشان و خنک در دامنه فلان کوه است به تشنه نمی گویند بروید بنوشید می گویند آنجا چشمه است يك وقت است می گویند: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا

الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ<sup>۱</sup> می‌گویند از خدا اطاعت کنید از پیغمبر اطاعت کنید از ﴿أُولَى الْأَمْرِ﴾ یعنی اهل بیت (علیهم السلام) اطاعت کنید يك وقت می‌گویند اینها چشمه‌اند این ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾ ملاحظه می‌فرمایید ندارد که «فأتسوا» یا «تأسوا» نه امر به افتعال شده یعنی اتسأ نه به باب تفعل امر شده یعنی تأسأ، فرمود تأسأ کنید اتسأ کنید فرمود او قُدوه است خود دانید، او کوثر است اگر تشنه‌اید بنوشید ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾.

تبیین اطلاق اسوه بودن رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) در فعل و قول و تقریر

چون بالقول المطلق حضرت را اسوه دانست معلوم می‌شود معصوم است دیگر نمی‌شود کار او را با چیز دیگری مقایسه کرد ببینیم اگر با فلان قانون مطابق بود این حق است اگر با فلان کار مطابق نبود یا با فلان قانون مطابق نبود این باطل است ما قانون را از فعل و قول و تقریر معصوم استنباط می‌کنیم ما قانون نوشته‌ای که نداریم این تنها درباره رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) نیست درباره اهل بیت مخصوصاً وجود مبارك حضرت امیر هم هست.

بررسی اطلاق اسوه بودن علی (علیه السلام) و اهل بیت (علیهم السلام)

این بیان نورانی پیغمبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) درباره حضرت امیر (سلام الله علیه) که فرمود: «عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ يَدُورُ مَعَهُ حَيْثُمَا دَارَ»<sup>۲</sup> این درباره عمار هم آمده<sup>۳</sup> اما قبلاً ملاحظه فرمودید آن گوهر فرق در این مرجع ضمیر است «عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ يَدُورُ مَعَهُ حَيْثُمَا دَارَ» ضمیر این «یدور» به چه کسی

۱. سوره نساء، آیه ۵۹.

۲. الفصول المختارة (شیخ مفید)، ص ۱۳۵ و ۲۲۴.

۳. علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۲۳.

برمی‌گردد آیا علی در مدار حق می‌گردد یا حق در مدار علی می‌گردد اگر ما حقی، قانونی، يك كتاب فقه و اخلاق نوشته در جای دیگر داشته باشیم کارهای حضرت را برابر آن مطابق کنیم این می‌شود عمار، دیگر علی نمی‌شود اما ما قانونمان، اخلاقمان، فقهمان، حقوقمان، شریعتمان را از علی می‌گیریم ما برای اینکه بفهمیم چه چیزی واجب است چه چیزی حرام است چه چیزی حلال است چه چیزی مستحب است چه چیزی حَسَن است چه چیزی خیر است چه چیزی شرّ است چه چیزی حق است چه چیزی باطل است چه چیزی صدق است چه چیزی کذب است می‌بینیم علی چه می‌کند پس حق در مدار علی می‌گردد «یدور الحق مدار علی حیثما دار» آن وقت مؤید این استنباط هم آن روایت دیگر است که فرمود: «اللهم ادر الحقّ معه حیثما دار»<sup>۱</sup> بنابراین فرمود او بالقول المطلق اسوه است نه اینکه شما قانونی قبلاً جای دیگر نوشته دارید کارهای پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را مطابق آن بکنید بعد بگویید اگر مطابق آن بود حق است اگر مطابق آن نبود حق نیست بلکه قانون را باید از کار او بنویسید معلوم می‌شود معصوم است اگر کسی - معاذ الله - معصوم نباشد که منشأ نوشتن قانون نیست اگر کسی معصوم نباشد عمدی که هیچ ولو خطا هم بکند منشأ قانون‌نویسی نیست قانون را از کار او می‌نویسند قانون را از سیرت و سنت او می‌نویسند یعنی از این چهارده نفر.

پرسش: آنجایی که خود حضرت می‌فرماید: «أعرف الحق تعرف أهله»<sup>۲</sup> یعنی من علی را بشناس؟

پاسخ: خب البته دیگر، چون خود وجود مبارك پیغمبر فرمود این است آن قسمت‌های نوشته را که قبلاً پیغمبر فرمود، قرآن فرمود، آنها قانون نوشته است و این شخص اگر بخواهد بفهمد - چون خود حضرت امیر (سلام الله علیه) را درست نشناخته بود - خب قرآن هست حدیث طیر مشوی هست حدیث غدیر هست حدیث منزلت هست و مانند آن اما اگر کسی حضرت امیر را به عنوان ولیّ الله بشناسد دیگر [قضیه فرق می‌کند].

۱. شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحدید)، ج ۱۷، ص ۲۴۹.

۲. روضة الواعظین، ج ۱، ص ۳۱.

## علت ملقب شدن خزیمه بن ثابت به ذوالشهادتین

شما جریان خزیمه بن ثابت را که ملاحظه فرمودید این خزیمه لقب پرافتخاری که از وجود مبارك پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) گرفته این است که او ذوالشهادتین است در محکمه، دو شاهد عادل باید شهادت بدهند تا قاضی بتواند حکم کند محکمه با يك شاهد حکم نمی‌کند حالا یا یمین باید ضمیمه بشود یا چیزهای دیگر بالأخره با يك شاهد محکمه حکم نمی‌کند ولی خزیمه بن ثابت اگر وارد محکمه می‌شد به مطلبی شهادت می‌داد این يك نفر کار دو عادل را می‌کرد ذوالشهادتین بود این لقب اختصاصی را وجود مبارك پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) به او داد رازش هم این بود که کسی وجود مبارك پیغمبر را نشناخته بود یعنی به نبوتش به عظمتش پی نبرده بود اسبی در اختیار حضرت بود این مرد آمده ادعا کرده که این اسب برای من است حضرت فرمود من این را خریدم برای من است خب او هم يك عرب بدو به این مسائل آشنا و آگاه نبود بالأخره اصرار می‌کرد. خزیمه که نزدیک شد به حضرت عرض کرد حق با شماست یا رسول الله شتر برای شماست، وجود مبارك حضرت از خزیمه سؤال کرد تو از جریان باخبر بودی عرض کرد نه یا رسول الله، فرمود پس چگونه شهادت دادی؟ عرض کرد من تو را به عنوان رسول شناختم تو از آسمان‌ها خبر می‌دهی من باور می‌کنم تو از گذشته و ابدیت خبر می‌دهی من باور می‌کنم تو درباره اسب اشتباه می‌کنی من فهمیدم که تو معصومی من به حرف تو ایمان دارم تو از ابدیت ما خبر می‌دهی از ازلت ما خبر می‌دهی من همه را باور دارم<sup>۱</sup> خب بر اساس این مقام ایمانی وجود مبارك حضرت فرمود: «أنت ذو الشهادتین»<sup>۲</sup> این می‌شود ایمان، دیگر از حق و از خود قانون مجسم کسی دلیل نمی‌خواهد.

۱. رك: الكافي، ج ۷، ص ۴۰۱؛ انساب الأشراف (بلاذری)، ج ۱، ص ۵۰۹.

۲. انساب الأشراف، ج ۱، ص ۵۰۹.



## استفاده عصمت چهارده معصوم از اطلاق اسوه بودن آنان

لذا این چشمه است این کوثر است اختصاصی به صدیقه کبرا (سلام الله علیها) ندارد این چهارده نفر همه شان کوثرند فرمود این اسوه است آنجا که دارد ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾ آن يك مقام نازل تری است اینجا که دارد او قُدوه است يك مقام برتر است اگر قیدی بود که مثلاً «إِنْ كَانَ قَوْلُهُ كَذًّا، إِنْ كَانَ فَعْلُهُ كَذًّا» استفاده عصمت آسان نبود اما اگر گوهری بالقول المطلق قُدوه باشد بالقول المطلق اسوه باشد حتماً معصوم است ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾.

### معنای عصمت در لغت و کاربرد آن

به هر تقدیر فرمود این اسوه است یعنی بالقول المطلق اسوه است که عصمت از آن در می آید. اما آن تعبیراتی که قبلاً در همین سوره «احزاب» آیه هفده بیان فرمود که ﴿قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِيكُمْ مِنَ اللَّهِ﴾ گرچه عصمت لغتاً به معنای منع مطلق آمده اما کاربردش چه در اعتصام چه در معصم چه در معاصم چه در ﴿لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ﴾ همه اینها منع از خطر است منع از رحمت را يك کاربرد خارجی ما نداریم که بگویند «عَصَمَهُ» یعنی «مَنَعَهُ مِنَ الرَّحْمَةِ، مَنَعَهُ مِنَ الْخَيْرِ» معمولاً این عصمت در برابر خطر است وجود مبارك نوح فرمود: ﴿لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ﴾<sup>۱</sup> بنابراین اگر جایی عصمت هست به معنای عصمت از خطر است آن وجه اولی که زخمخوری در کشف گفت آن بهتر به نظر می رسد<sup>۲</sup> اگر منع مطلق باشد معنایش این است که «مَنْ ذَا الَّذِي يَمْنَعُكُمْ مِنَ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً»، چه کسی شما را منع می کند «إِنْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً» یعنی جلوی رحمت خدا را می گیرد

۱. سوره هود، آیه ۴۳.

۲. الکشاف، ج ۳، ص ۵۲۹.

بازترین تفسیر همان آیه دوم سوره مبارکه «فاطر» است که گذشت. پس چهار عنصر دو به دو مقابل هم‌اند فعل مؤمنان، مقابل فعل منافقین است و قول مؤمنان مقابل قول منافقین.

### دایره شمول ﴿فَمِنْهُمْ مَّنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَّنْ يَنْتَظِرُ﴾

اینکه فرمود: ﴿فَمِنْهُمْ مَّنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَّنْ يَنْتَظِرُ﴾ گرچه می‌توان بالقول المطلق همه کسانی که الی‌یوم القیامه منتظر یک خیر و رحمت‌اند را مشمول این دانست حتی جریان رجعت را ولی ظاهرش قدر متیقن در مقام مخاطب همین صحنه نبرد احزاب و امثال احزاب است یعنی برخی‌ها دینشان را ادا کردند شربت شهادت نوشیدند بعضی هم آماده دفاع‌اند حالا یا فتح است یا شهادت. چه اینکه بعداً هم که می‌آید ﴿وَأَرْضاً لَّمْ تَطُوهَا﴾ آنجا هم چنین تعبیری هست که آیا سرزمین ایران و روم را هم می‌گیرد یا خصوص همان محدوده مدینه و اطراف مدینه است.

### تشابه انسان‌های ضعیف‌الایمان احزاب و زمان ما در ارتباط با بیگانه

مشکل مدینه این بود که یک عده منافق بودند یک عده ﴿فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ﴾ بودند یک عده هم گذشته از آن نفاق، گرایش سوء سیاسی داشتند اینها یک ارتباط مرموز و مخفی با مشرکین داشتند خبرچین بودند خبری که بین مسلمان‌ها از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) منتشر می‌شد فوراً به بیگانه‌ها گزارش می‌دادند آیه ۵۲ سوره مبارکه «مائده» در این زمینه گذشت؛ در آیه ۵۲ در سوره «مائده» فرمود: ﴿فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُضْبِحُوا عَلَى مَا أَسْرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ تَادِمِينَ﴾ فرمود یک عده کسانی هستند که قلبشان مریض است تا یک حادثه جزئی اتفاق می‌افتد فوراً با بی.بی.سی تماس می‌گیرند! خب مگر نمی‌دانی او اعدی عدو است مگر نمی‌دانید عمری به این مملکت خیانت کرده

فرمود تا حادثه‌ای پیش آمد با مخالفان و دشمنان بیرون چرا تماس می‌گیری می‌فرماید آنها کارشان این بود حادثه‌ای که در داخله مدینه رخ می‌داد فوراً به بیرون اطلاع می‌دادند ﴿يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ﴾ می‌گویند شاید نظام شکست خورد آنها برگشتند ما چرا رابطه‌مان را با آنها قطع نکنیم ﴿يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ﴾ دیگر نفرمود «قل» خود خدای سبحان فرمود خب اگر - ان شاء الله - این طرف شد که اسلام پیروز شد انقلاب اسلامی پیروز شد آن‌گاه جواب خدا و پیامبر را چه می‌دهید ﴿فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُضْبِحُوا عَلَى مَا أَسْرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ﴾ این گروه در مدینه بودند پس عده‌ای منافق بودند عده‌ای ﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ﴾ بودند عده‌ای قبول نداشتند عده‌ای هم گرایش سیاسی به بیگانه‌ها داشتند همه اینها بالأخره در جنگ احزاب خفه شدند.

### چگونگی حمایت خداوند از مؤمنین در جنگ

خدای سبحان گاهی می‌فرماید شما بجنگید من کمکتان می‌کنم، گاهی می‌فرماید نه، اصلاً شما لازم نیست وارد صحنه بشوید خودم به تنهایی مسئله را حل می‌کنم. آنجا که فرمود: ﴿قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ﴾<sup>۱</sup> این یعنی شما بجنگید خدا کمکتان می‌کند اینجا که فرمود: ﴿وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ﴾ یعنی شما هیچ کار نکنید من خودم مسئله را حل می‌کنم يك مقدار ﴿فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا﴾<sup>۲</sup> حل کرد يك مقدار ﴿وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا﴾ حل کرد اینها با کسی نجنگیدند فقط آن جریان حضرت امیر(سلام الله علیه) بود با عمرو بن عبدود و مانند آن لذا فرمود: ﴿وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ﴾ این کار را ما به تنهایی انجام دادیم گرچه آنجایی که شما رفتید و کارزار کردید و کشتید حقیقت مسئله را بخوانید ما يك بين راه داریم و يك پایان راه، بين راهی را با خود پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) در

۱. سوره توبه، آیه ۱۴.

۲. سوره احزاب، آیه ۹.

بین می گذاریم می گوئیم ﴿وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى﴾<sup>۳</sup> آن پایان، آن حقیقت مطلب را که بخواهید بالصراحه می گوئیم شما هیچ کاره اید ﴿فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ﴾<sup>۴</sup> حالا آن با توحید افعالی حل می شود آن ﴿فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ﴾ دقیق تر و عمیق تر از ﴿وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ﴾ است منتها چون درباره پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مطرح شد بیشتر رواج دارد و گرنه کل کار را ذات اقدس الهی به خودش اسناد داد.

### چگونگی ظهور فیض خدا در قدرت مؤمنین

فرمود شما هیچ کاره بودید اگر این دو منطقه ممنوعه را ما بحث نکنیم وارد نشویم یعنی مقام ذات را که منطقه ممنوعه است و اکتناه صفات ذات که عین ذات است منطقه ممنوعه است از این دو مقام بگذریم فیض خدا، فعل خدا، وجه خدا که ﴿فَأَيْنَمَا تُولُوْا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ﴾<sup>۵</sup> است را ببینیم قهراً می فهمیم که ﴿فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ﴾ که در فصل سوم است - فصل سوم یعنی فصل سوم کاری با فصل اول و دوم ندارد فعل خدا، وجه خدا، فیض خدا آنجاست؛ ﴿فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ﴾ - این فیض خدا در قدرت شما ظهور کرده فیض خدا در اراده شما ظهور کرده فیض خدا در بازوان شما ظهور کرده و گرنه جایی که عده زیادی می ترسیدند قلبتان را ما آرام کردیم شما که گرسنه بودید شما که نیازمند به آب بودید برایتان آب آوردیم باران فرستادیم مطمئنتان کردیم آنها را ترساندیم شما را مطمئن کردیم به شما قدرت دادیم نه اینکه به نحو تفویض به شما کار دادیم گفتیم بروید بجنگید بلکه آن که «اقرّب الینا من حبل الوریث»<sup>۶</sup> فیض اوست اگر این «اقرّب الینا من حبل الوریث» با مقام فیض الهی که هماهنگ بشود فیض از مُستفیض جدا نیست این محمول است که اتحاد با موضوع را مشخص می کند.

۳. سوره انفال، آیه ۱۷.

۴. سوره انفال، آیه ۱۷.

۵. سوره بقره، آیه ۱۱۵.

۶. رک: سوره ق، آیه ۱۶.

این «داخل» نه یعنی - معاذ الله - ذات، این «داخل» نه یعنی - معاذ الله - اکتناه صفات ذات، این «داخل» فی الأشیاء لا بالممازجة<sup>۷</sup> راجع به فیض خداست فیض خدا در درون و بیرون حضور و ظهور دارد بعضی‌ها اعمأ هستند نمی‌بینند بعضی بصیرند می‌بینند لذا اگر با بصارت قرآنی کسی این آیه را بخواهد معنا کند برایش مشکلی نیست فرمود شما چه کار کردید اینکه گفته می‌شود «داخل فی الأشیاء» چون مربوط به فیض خداست حالا اگر «داخل فی الأشیاء» شما يك صفحه کاغذ را بررسی کنید بگویید فیض خدا داخل در این اشیاء است ولی حواستان جمع باشد از فصل سوم نگذرید همین که گذشتید آنجا دیگر منطقه ممنوعه است هیچ راهی به آنجا نیست «سرها بریده بینی بی جرم و بی جنایت»<sup>۸</sup> آنجا جای بحث نیست جای حیرت است اما این فیض خدا و لطف خدا که «داخل فی الأشیاء لا بالممازجة» اگر شما این کاغذ ده سانتی را بگویید فیض خدا در این است این را به دو پنج سانتی تقسیم بکنید چون «داخل فی الأشیاء لا بالممازجة» فیض خدا هم در آن پنج سانت است هم در این پنج سانت، این پنج سانت هم به دوتا دو و نیم تقسیم بکنید «داخل فی» هر چه ریز بکنید «داخل فی» ریزتر بکنید «داخل فی» بعد می‌بینید کاغذ از دستتان رفته و چیزی نمانده جز فیض الله و وجه الله، اگر این است بنابراین ﴿فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ﴾ آنجایی که دیگران وارد شدند فرمود: ﴿فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ﴾ اینجا که اصلاً کسی وارد نشده فرمود: ﴿وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ﴾ ما مسئله را یکسره کردیم.

چگونگی شناخت خدا با بیان نورانی امام رضا (علیه السلام)

پرسش: «لا بالممازجة» را هم توضیح بدهید؟

<sup>۷</sup> شرح اصول الکافی (صدرالمطالعهین)، ج ۳، ص ۴۴۶؛ رک: الکافی، ج ۱، ص ۸۶.

<sup>۸</sup> دیوان حافظ، غزل ۹۴.

پاسخ: اصلاً چیزی نبود که ممزوج بشود چیزی غیر از فیض خدا ما نداریم همان بیان نورانی امام رضا(سلام الله علیه) است آن شخص که گفت ما چطور خدا را بشناسیم «أهو في الخلق أم الخلق فيه» آیا خدا در خلق است که خدا را از این راه بشناسیم یا خلق در خالق است که از این راه بشناسیم، در کتاب شریف توحید مرحوم صدوق آمده که وجود مقدس امام رضا(سلام الله علیه) فرمود معاذ الله! نه خدا در خلق است نه خلق در خداست من مثلی بیان کنم تا با آن مثل که چیز بین‌الرشد است تو بفهمی، شما خودتان را در آینه می‌بینید یا نه، عرض کرد بله، فرمود شما در آینه هستید عرض کرد نه، فرمود آینه در شماست عرض کرد نه، فرمود: «فبأى شيء استدلت» پس چطور با دیدن صورت، خودت را می‌شناسی؟ خدا دو کار کرد یکی آینه آفرید یکی در آینه تجلی کرد این بیان نورانی حضرت امیر که فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُتَجَلِّي لِخَلْقِهِ بِخَلْقِهِ»<sup>۹</sup> همین است

آن یکی جودش گدا آرد پدید\*\*\* وان دگر بخشد گدایان را مزید<sup>۱۰</sup>

با يك فيض خدا آینه خلق می‌کند با فیض دیگر در این آینه‌ها می‌تابد در این مرآت‌ها می‌تابد مرایی پیدا می‌شود آن مرایاست این مرایی. فرمود نه شما در آینه هستید نه آینه در شما،<sup>۱۱</sup> مشکلاتان این است که شما که صورت مرآتیه هستید خودتان را مستقل می‌پندارید اگر صورت مرآتیه خودش را مستقل بیندارد خب سقوط می‌کند این صورت مرآتیه فقط باید بگوید من آیتم، علامتم، نشانه اویم، نشانه آن بی‌نشانم ما تمام مشکلاتان این است که ما درون آینه هستیم داریم بحث می‌کنیم که ما مستقلیم اگر ما آیتیم هیچ موجودی نیست مگر اینکه آیت خداست این می‌شود توحید افعالی.

۹. نهج البلاغة، خطبة ۱۰۸.

۱۰. مثنوی معنوی، دفتر اول، بخش ۱۳۱.

۱۱. التوحید (شیخ صدوق)، ص ۴۳۴ و ۴۳۵.

## علت ممنوع بودن بحث از ذات خدا

ولی اول و آخر، آخر و اول این است که ما از فصل سوم بالاتر نرویم که آن دو منطقه، منطقه ممنوعه است جز حیرت چیز دیگر نیست در پایان همین توحید مرحوم صدوق آن روایات آمده که ائمه (علیهم السلام) فرمودند آنجا نروید خطر دارد<sup>۱۲</sup> هیچ کس مجاز نیست چه نبی چه وصی، هیچ کس مجاز نیست آنجا راه پیدا کند برای اینکه يك حقیقت نامحدود آن علم و عالم و معلوم همه را فرو می برد فرا می گیرد و بیرون است کسی نمی تواند حرف بزند اگر حقیقی نامتناهی بود که موضوع قضیه قرار نمی گرفت ما اگر درباره چیزی بحث کردیم داریم حکم می کنیم حتماً او را محدود می کنیم برای اینکه موضوع قرار می دهیم، در برابرش محمول هست، بین موضوع و محمول يك نسبت هست ما هم که داوریم می شود چهار امر، این با عدم تناهی سازگار نیست محال یعنی محال.

## تبیین محال بودن بحث از ذات خدا

پرسش: ﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ﴾؟<sup>۱۳</sup>

پاسخ: ﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ﴾ هم همین را تأیید می کند محال یعنی محال، اصلاً درباره خدای سبحان داوری کردن، فهمیدن، حکم کردن محال است و محال! ما بخواهیم قضیه تشکیل بدهیم یعنی او را موضوع قرار بدهیم يك طرف بنشانیم در برابرش محمول قرار بدهیم بین موضوع و محمول هم يك نسبت است خودمان بالا روی کرسی نشستیم می خواهیم داوری کنیم این چهارتا محدود است این است که آن بزرگان گفتند:

آفت ادراك آن قال است و حال\*\*\* خون به خون شستن محال است و محال<sup>۱۴</sup>

۱۲. ر.ک: التوحید (شیخ صدوق)، ص ۴۵۴ - ۴۶۱.

۱۳. سوره حدید، آیه ۳.

۱۴. مثنوی معنوی، دفتر سوم، بخش ۲۲۶.

خون را باید با آب شست اگر کسی خون را خواست با خون بشوید محال است مفهوم نظری را بخواهد با مفهوم بدیهی حل کند این در علوم عادی درست است در فقه و اصول و اخلاق و اینها درست است اما يك حقیقت نامتناهی که ما از آن به عنوان نامتناهی یاد می‌کنیم این معنای نظری پیچیده را کسی بخواهد با مفهوم حل کند «خون به خون شستن محال است و محال» این مفهوم را با شهود باید حل کرد آدم وقتی خودش را یافت که صورت مرآتیه است خب صورت مرآتیه الله را نشان می‌دهد.

پرسش:.... پاسخ: یعنی اگر کسی بگوید که این صورت ذهنیه من خداست این می‌شود شرك برای اینکه صورت ذهنیه، مفهومی است قائم به ما، این الله نیست ذات اقدس الهی بیرون از ما و محیط بر ماست.

### وظیفه ما در شناخت خداوند

پرسش:.... پاسخ: ما درباره خدا دو وظیفه داریم ما موظفیم يك «عرفتُ الله» بگوییم، یکی «ما عرفناك حق معرفتك»<sup>۱</sup> درباره غیر خدا فقط معرفت راه دارد اما درباره ذات اقدس الهی يك «عرفتُ الله سبحانه بفسخ العزائم و حل العقود و نقض الهَمَم»<sup>۲</sup> و مانند آن است یکی «ما عرفناك حق معرفتك» در هر معرفتی این اعتراف باید ضمیمه آن بشود یا بگوییم «ما عرفناك حق معرفتك» یا ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾<sup>۳</sup> آن وقت این نقص ما ترمیم می‌شود می‌شود ما بیش از این هم نه وظیفه داریم نه مقدور ماست اما اگر چیزی را بشناسیم خیال کنیم این خداست [این اشتباه است] این روایت مرسلی که از وجود مبارك امام باقر (سلام الله علیه) در کتابهاست همین است فرمود: «كلُّ ما» نه «كلِّما»، «كلُّ ما میزتموه بأوهامكم في أدقِّ معانيه مخلوقٌ مصنوعٌ مثلکم مردودٌ إليکم»<sup>۴</sup> ما از آن جهت

۱. بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۲۳.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۲۵۰.

۳. سوره شوری، آیه ۱۱.

۴. بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۲۹۳.



که بنده‌ایم و ضعیفیم این دو کار وظیفه حتمی ماست هر اندازه که خدا را شناختیم شکر بکنیم «ما عرفناك حق معرفتك» را در کنارش داشته باشیم ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ را در کنارش داشته باشیم این، آن نقص ما را جبران می‌کند به طوری که ما بلندپروازی نکنیم و به همان اندازه‌ای هم که شناختیم از ما بیش از این هم توقع نیست.

### ممنوع بودن محدود نمودن خدا با وصف

پرسش: این بیان حضرت امیر که فرمود: «أعرفوا الله بالله»<sup>۱</sup>

پاسخ: بله دیگر ما الله را با الله می‌شناسیم در همین مفاهیم حصولی. مرحوم صدوق نقل می‌کند به حضرت عرض کردند که اگر این هست ما که خدا را نمی‌توانیم بشناسیم فرمود اگر شما آن طور بخواهید که «لکان التوحید عنّا مرتفعاً»<sup>۲</sup> این در توحید مرحوم صدوق هست ما وقتی خدا را بشناسیم یعنی همین مقدار که يك محدود می‌تواند غیر محدود را بشناسد اما خود حضرت امیر فرمود: اگر کسی او را وصف بکند کذا و کذا «فَقَدْ حَدَّهُ وَ مَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ»<sup>۳</sup> خب اگر خدا نامحدود است يك انسان محدود چطوری می‌تواند نامحدود را بشناسد محال یعنی محال! هر طور، هر برهانی ولو برهان صدیقین را کسی تخیل بکند این لازمه‌اش این است که خدا موضوع قرار بگیرد محمولی داشته باشیم نسبتی داشته باشیم داوری داشته باشیم این می‌شود چهار امر، نامحدود مگر غیر می‌گذارد این نامحدود، محمول را فرا می‌گیرد فرو می‌برد، حاکم را فرا می‌گیرد فرو می‌برد، نسبت را فرا می‌گیرد فرو می‌برد، فرمود آنجا نروید جز حیرت چیز دیگر نیست مبادا کسی بگوید من حالا فیلسوفم، حکیمم، عارفم، درس خوانده‌ام فرمود خودت را معطل نکن آنجا جای رفتن نیست همان مقداری که می‌شناسید همان مقدار را داشته باشید (يك) «ما

۱. الکافی، ج ۱، ص ۸۵.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۸۴؛ التوحید (شیخ صدوق)، ص ۲۴۵.

عرفناك حقّ معرفتك» را ضمیمه کنید، ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ را ضمیمه کنید به همین مقدار مکلفیم بیش از این هم مقدور ما نیست.

### بررسی مقدار مقدور شناخت خدا توسط انسان

پرسش:.... پاسخ: با ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ حل است با «ما عرفناك حقّ معرفتك» حل است این عجز ما جبران کننده آن نقص است بیش از این هم مکلف نیستیم این براهینی هم که برای ما نقل شده است به همین براهین اکتفا می کنیم می گوئیم «عرفتُ الله بفسخ العزائم و حلّ العقود و نقض الهمم» بعد می گوئیم: «ما عرفناك حقّ معرفتك» بعد می گوئیم ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ یعنی این مقداری که ما شناختیم این به اندازه فهم ماست آنچه قبلاً هم مثال زده شد اینکه می گویند:

آب دریا را اگر نتوان چشید \*\*\* هم به قدر تشنگی باید چشید<sup>۱</sup>

این حرف را همه ما می گوئیم ولی حرف اقناعی است راه دیگری دارد این برای اینکه ذات اقدس الهی - معاذ الله - شبیه اقیانوس نامتناهی که نیست اقیانوس ولو نامتناهی باشد بالأخره سطحی دارد، عمقی دارد، يك گوشه شرقی دارد، غربی دارد کسی يك لیوان از آب اقیانوس را می گیرد برای چشیدن اما ذات اقدس الهی اولش عین آخرش است آخرش عین اولش است ظاهرش عین باطنش است باطنش غیر ظاهرش است «كلّ ظاهرٍ غیره غیر باطن»<sup>۲</sup> این بیان نورانی حضرت امیر است، خب اگر حقیقی نامتناهی بود و بسیط محض بود اولش که عین آخر است ظاهرش که عین باطن است انسان کجایش را بگیرد یا همه جا یا هیچ، همه محال است پس هیچ! درباره ذات اقدس الهی نمی شود گفت مثل اقیانوس است به قدر تشنگی باید چشید. خدای سبحان اول کاری که کرده آینه

۱. مثنوی معنوی، دفتر ششم، بخش ۱.

۲. اعلام الدین، ص ۶۵.

آفرید این قلوب ما آینه است بعد در این آینه به اندازه ظرفیت آینه تایید ما خدا را در دلمان در فطرتان به اندازه خود می‌یابیم اندازه که می‌گویند، اندازه قلوب است نه اندازه الله، نه کسی می‌رود بالا خدا را به اندازه خود می‌شناسد آنجا دیگر رفتنی نیست ولی اینجا آینه‌ها گوناگون است یکی محدب است یکی مقعر است یکی بزرگ است یکی کوچک است یکی شفاف است یکی صاف است یکی تیره است ذات اقدس الهی در آینه‌ها تایید هر کسی به اندازه خود اگر این آینه را شفاف و صاف نگه دارد خدا را به اندازه خود می‌شناسد نه اینکه انسان می‌رود ﴿دَنَا فَتَدَلَّى﴾<sup>۱</sup> می‌شود خدا را آنجا به اندازه خود می‌شناسد.

### جمع‌بندی بحث

فَتَحْصِلْ أَنَّ هَاهُنَا أُمُورًا ثَلَاثَةً: آنجا رفتن مستحیل است کائناتاً من کان؛ دوم اینکه خدای سبحان مرآت آفرید قلوب ما با فطرت الهی، آینه‌های حق‌اند؛ سوم اینکه در این مرآت‌ها تایید «الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُتَجَلَّى لِحُلُقِهِ بِخَلْقِهِ» در این مرآت‌ها تایید آن وقت چهارمی این است که هر آینه به اندازه شفافیت خودش، سعه و ضیق خودش، محدب و مقعر بودن خودش آیات الهی را نشان می‌دهد.

«و الحمد لله رب العالمین»

۱. سوره نجم، آیه ۸.